

روش شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه

عاطفه زرسازان*

◀ چکیده:

صدوق از محدثان و عالمان برجسته شیعه و دارای آثار فراوانی در زمینه دانش‌های مختلف دینی است. در این میان، کتاب *کمال الدین و تمام النعمه* از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، زیرا در این کتاب که از دیدگاه مکتب تشیع در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده، بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به غیبت که غالباً سنددار است، با ترتیبی خاص و به همراه براهینی متین درج گردیده است، لذا در این پژوهش سعی شده به معرفی روش صدوق در این اثر پرداخته شود. به همین منظور، بعد از ذکر مزایای نگارشی کتاب، طرق تحمل حدیث و روش وی در تبیین احادیث بیان شده و در نهایت به بررسی روایات از جهت متن و سند پرداخته شده است. صدوق غالباً احادیث را از طریق سماع فرا گرفته و در نگارش کتاب برخی روش‌های ویژه، چون ترتیب نیکو در آوردن روایات در باب مناسب، ذکر کامل سلسله سند، روایت از افراد متعدد و ذکر موارد تقطیع را به کار برده است. همچنین وی برای فهم بهتر روایات در بعضی موارد از آیات قرآن استفاده کرده است یا به شرح معنای حدیث یا واژگان موجود در آن و یا استدلال‌های کلامی نیز می‌پردازد.

◀ **کلیدواژه‌ها:** صدوق، *کمال الدین و تمام النعمه*، روایت، روش‌شناسی.

طرح مسئله

تاریخ افتخارآفرین اسلامی در سده‌های نخستین، نخبگانی برای ما عرضه داشته است که در سیر تاریخی این سرزمین جاودانه شده‌اند و پیوسته مورد تکریم و تجلیل پیروانشان قرار گرفته‌اند. ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق پس از سال 305 ق به دعای امام مهدی علیه السلام و در اوایل سفارت حسین بن روح نوبختی (م 329 ق)، سومین نایب امام مهدی علیه السلام به دنیا آمد و در سال 381 ق دار فانی را وداع گفت. (نجاشی، بی تا، ص 392) بدین ترتیب، او حدود چهل سال از عمر خود را در دوران غیبت صغری و سی سال را در زمان غیبت کبری به سر برده است.

شکی نیست که عده زیادی از شیعیان بعد از وفات نایب چهارم در سردرگمی و حیرتی فراگیر به سر می‌بردند، زیرا مرجع معینی از طرف امام مهدی علیه السلام نداشتند تا امور آنان را به انجام برساند. صدوق در این زمان وظیفه خود می‌داند برای رفع این حیرت و سرگردانی دست به تألیف کتابی بزند که در آن، روایات غیبت توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام بیان شده باشد. وی کتاب خود را کمال‌الدین و تمام النعمه نام می‌نهد. این نام از آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْأِسْلَامَ دِينًا» (مائده: 3) (: امروز دین شما را به کمال رسانیدم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم) برگرفته شده است. طبرسی ذیل این آیه در مجمع البیان می‌نویسد: «چون این آیه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: الله اکبر بر اکمال دین و اتمام نعمت. و خشنودی پروردگار از رسالت من و ولایت علی بن ابیطالب و فرمود هر کس را که من مولای اویم، علی نیز مولای اوست. خدایا هر کس او را دوست می‌دارد، دوست بدار و هر کس او را دشمن می‌دارد، دشمن بدار و هر کس او را فرو گذارد، فرو گذار.» (طبرسی، 1415 ق، ج 3، ص 247) سیوطی نیز در این باره آورده است: «چون روز غدیر خم فرا رسید، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و بعد از آن این آیه نازل شد (1414 ق، ج 2، 259) و چون کمال دین در نصب علی علیه السلام به عنوان ولی و امام و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و کمال امامت نیز به وجود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق می‌یابد؛ از این رو، شیخ صدوق نام کتاب خود را کمال‌الدین و تمام النعمه گذاشت.

اینکه بعضی از محدثان نام کتاب را *اکمال‌الدین و اتمام النعمه* گزارش کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: مفید، 1414ق، ج 2، ص 325؛ مجلسی، 1403ق، ج 4، ص 111) از آن روست که ارتباط نام کتاب و آیه سوم سوره مائده کاملاً نمایان باشد؛ اما از آنجا که شیخ صدوق در صدد اکمال دین و اتمام نعمت نبوده، بلکه قصد او اخبار از اکمال دین و اتمام نعمت است و بسیاری از نسخ خطی (ر.ک: نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، کاتب ابراهیم بن محمد حسینی، 960ق؛ نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، کاتب فضل‌الله بن حسین نائینی، 1078ق، کتابخانه میرزا حسن مصطفوی، کاتب ابن صفی‌الدین محمد احمد الحسینی، 1090ق، کتابخانه سید جلال‌الدین ارموی، کاتب نامشخص، 1069ق) و تمام چاپ‌های کتاب نیز همین نام بر روی کتاب ثبت شده است، این نام ترجیح داده می‌شود.

اهمیت و ارزش *کمال‌الدین* از آن جهت است که صدوق در کتاب خود درباره تحقق یکی از وعده‌های انبیای الهی و ادیان آسمانی که بشارت به آینده‌ای روشن و ظهور منجی در آخرالزمان می‌باشد، سخن گفته است. در قرآن کریم نیز در آیات متعددی به این مهم اشاره شده است. (ر.ک: نور: 55/ انبیاء: 106/ قصص: 5/ توبه: 33/ فتح: 29/ صف: 10) جهت دیگری که در ارزش و اعتبار کتاب *کمال‌الدین* دخیل است، شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است، به گونه‌ای که شاید همه علمای شیعه با عبارت‌های رسایی از مقام علمی او تجلیل کرده و وی را به صفت درستی و پاکی و عظمت ستوده‌اند. (ر.ک: نجاشی، رقم 1049، 389/ مجلسی، 1403ق، ج 108، ص 46 و 75/ طوسی، 1417ق، رقم 710، ص 237) دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی، اعتبار و ارزشی خاص برای *کمال‌الدین* قائل بوده و بسیاری از احادیث آن را در کتاب‌های خود نقل کرده و بدان استناد جسته‌اند. (برای نمونه ر.ک: طبری، 1415ق، ص 449 و 468/ مفید، 1414ق، ج 2، ص 138/ مجلسی، 1403ق، ج 51، ص 33؛ ج 52، ص 25؛ ج 53، ص 182) از این رو، در این پژوهش سعی شده است این اثر شیعی به مخاطب معرفی و روش صدوق در این کتاب بررسی گردد.

1. انگیزه مؤلف در تدوین کتاب

صدوق در طلب حدیث، سفرهای متعددی انجام داده و در شهرهای مختلف به

تعلیم و تعلم پرداخته، و با دانشمندان مراکز علم و تمدن آن روزگار تبادل علمی داشته است؛ هر چند که این سفرها بی تأثیر از وضعیت حکومت‌ها نبوده است. از جمله این سفرها، سفر به نیشابور است. وی پس از بازگشت از سفر فرغانه و ایلاق، در نیشابور اقامت گزید (352 ق) و به ترویج اعتقادات شیعی پرداخت. در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد صدوق رفت و آمد می‌کردند، در امر غیبت متحیر بودند و در امر قائم شبهاتی داشتند که شیخ، همت خود را صرف ارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می‌کرده است. چنان‌که خود در این باره می‌گوید: «انگیزه من در تألیف این کتاب آن بود که چون آرژوم در زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برآورده شد، به نیشابور برگشتم و در آنجا اقامت گزیدم و دیدم بیشتر شیعیانی که به نزد من آمد و شد می‌کردند، در امر غیبت حیران‌اند و درباره امام قائم علیه السلام شبهه دارند و از راه راست منحرف گشته و به رأی و قیاس روی آورده‌اند. پس با استمداد از اخبار وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام تلاش خود را در ارشاد ایشان به کار بستم تا آن‌ها را به حق و صواب دلالت کنم.» (صدوق، 1405 ق، ص 2)

یکی از این افراد، محمد بن حسن صلت قمی است. او که در امر غیبت دچار حیرت و تردید شده بود، در ملاقات با صدوق، اخباری را که وی درباره غیبت امام، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نقل می‌کند، می‌شنود و همین امر موجب می‌شود که شک و ارتیاب وی زایل گردد. به همین دلیل، محمد بن حسن از صدوق درخواست می‌کند که کتابی در این معنا تألیف کند و صدوق هم به او وعده می‌دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استقرارش ری، فراهم سازد، آن کتاب را بنویسد. (همان، ص 3)

بنا به گفته صدوق، وی شبی در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می‌بیند که در طواف خانه خدا به او خطاب می‌کند: «چرا در باب غیبت کتابی نمی‌نویسی و غیبت‌های انبیا را در آن ذکر نمی‌کنی؟ و او در پاسخ می‌گوید: «یا ابن رسول الله! درباره غیبت بیشتر رساله‌هایی تألیف کرده‌ام» و امام در پاسخ می‌فرماید: «نه به آن طریق، اکنون تو را امر می‌کنم که درباره غیبت کتابی تألیف کنی و غیبت انبیا را در آن بازگویی» و او گریان از خواب بیدار می‌شود و در بامداد همان روز به تألیف کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه اقدام می‌کند. (همان‌جا)

2. معرفی اجزای کمال‌الدین و تمام النعمه

کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و 58 باب و 647 حدیث تشکیل شده است. مقدمه کتاب، حدود یک پنجم حجم کتاب را تشکیل داده، و شامل مباحث کلامی در اثبات درستی عقیده امامیه در امر غیبت و حضور امام مهدی علیه السلام و پاسخ به شبهات مذاهب کیسانیه، واقفیه و زیدیه است. این مقدمه بر آن دلالت دارد که شیخ صدوق نه تنها در حوزه درایت و روایت حدیث بلکه در حوزه کلام نیز عالمی توانمند است. وی در پایان مقدمه چنین می‌نویسد: «ما این فصول را در آغاز کتاب خود آوردیم، زیرا نهایت ادله زیدیه می‌باشد و پاسخ آن‌ها در آن آمده است و زیدیه از همه فرقه‌ها به امامیه سختگیرترند.» (صدوق، ص 252) سپس به ذکر انبیا و حجج الهی که دارای غیبت بوده‌اند، می‌پردازد و به دنبال آن از معمران تاریخ یاد می‌کند تا گفتارش درباره غیبت و طول عمر از حد امتناع به حد امکان و جواز درآید. سپس نصوص و اخباری که درباره قائم از خدای متعال و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه یازده گانه علیهم السلام وارد شده و در آن‌ها به وقوع غیبت تصریح گردیده، ذکر نموده و تصحیح کرده است. بعد از آن، مولد امام و کسانی که او را مشاهده کرده‌اند و دلالت و نشانه‌ها و توقیعات صادره از آن حضرت را ذکر می‌کند تا تأکیدی باشد بر ادله‌ای که منکران غیبت ذکر کرده‌اند.

3. روش صدوق در نگارش کتاب

هدف از این بحث، معرفی بیشتر این میراث شیعی است. ویژگی‌های بارز کتاب را می‌توان ترتیب نیکو در آوردن روایات در باب مناسب، بی‌نیاز کردن محقق از مراجعه به اسناد، ذکر موارد تقطیع، روایت بیش از یک تن و از طریق عامه دانست. اهتمام صدوق بر این بوده است که با این مختصات و به دور از تطویل، این روایات را جمع‌آوری و شرح کند. با توجه به این مقدمات، امتیازات کلی این کتاب عبارت‌اند از:

3.1. ترتیب نیکو در آوردن روایات در باب مناسب

صدوق روایات را بر اساس متن آن‌ها و به صورت موضوعی دسته‌بندی کرده و در این ترتیب، کمال دقت را در چینش روایات به کار برده است. کتاب با عنوان غیبت ادریس علیه السلام شروع شده و بعد از آن غیبت نوح علیه السلام، صالح علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، یوسف علیه السلام و موسی علیه السلام که شامل 16 حدیث است، ذکر می‌گردد. در باب هفتم غیبت، از حجج

الهی که مابین موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام بوده‌اند، سخن به میان آمده است. از باب 8 تا 20 سخن از بشارت افراد مختلف راجع به پیامبر صلی الله علیه و آله است که شامل 31 حدیث است. در باب 21 احادیثی راجع به علت احتیاج مردم به امام و استدلال کلامی شیخ صدوق ذکر گردیده و 23 حدیث در آن آمده است. باب 22 که یکی از طولانی‌ترین ابواب این کتاب است با عنوان اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا قیامت است که شامل 62 حدیث است. باب 23 تا 38 شامل نصوصی است که از جانب خداوند و سایر ائمه اطهار علیهم السلام راجع به اثبات امامت امام مهدی علیه السلام با تفکیک هر باب به نام یکی از ائمه علیهم السلام قرار دارد که شامل 226 حدیث است. باب 38 شامل روایاتی است که از امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و روایات مربوط به خضر و ذوالقرنین بیان شده و به دنبال آن باقی نصوص امام حسن عسکری علیه السلام آمده است.

از ابواب دیگر کتاب: کسانی که منکر قائم شده‌اند، امامت پس از حسنین در دو برادر جمع نمی‌شود، مادر امام زمان علیه السلام، میلاد قائم علیه السلام و کسانی که وی را دیدار کرده‌اند، علت غیبت، توقیعات وارده از امام مهدی علیه السلام، حدیث دجال، معمرن، ثواب منتظر و نهی از تسمیه و علامات ظهور که مجموعاً 19 باب و 222 حدیث را تشکیل می‌دهند. آخرین باب کتاب، باب نوادر است که بر اساس سنت غالب محدثان، موضوعاتی که تحت عنوان خاصی نیامده است، در این باب قرار می‌گیرد و شامل 33 حدیث است.

2.3. بی‌نیاز کردن محقق از مراجعه به اسناد

از آنجا که صدوق احادیث مناسب با یک موضوع را از کتب و اصول مختلف جمع‌آوری کرده است، در بسیاری از موارد یک روایت را با چندین سند مختلف (ر.ک: باب 24 حدیث 20، باب 26 حدیث 1 و 14، باب 31 حدیث 2، باب 32 حدیث 2 و 6، باب 37 حدیث 6، باب 33 حدیث 6 و 24) و یا یک مضمون را با الفاظ و اسناد متفاوت (برای نمونه ر.ک: باب 44 حدیث 1-5، باب 5 حدیث 1-3، باب 2 حدیث 1-4) در کنار هم قرار داده است که این امر سبب شهرت یا تواتر معنوی یا اجمالی¹ احادیث می‌گردد. این امر در بسیاری از باب‌های کتاب موجود است؛ برای مثال، در «باب علت نیازمندی به امام» 23 روایت با الفاظ و اسناد متفاوت و با مضمون واحد روایت شده است که از امام صادق علیه السلام پرسیده شد: «أَتَبَقَى الْأَرْضُ بِغَيْرِ إِمَامٍ قَالَ لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ»

بَعِيرٍ إِمَامٍ سَاعَةً لَسَاخَتْ: آیا زمین بدون معصوم باقی می‌ماند و در پاسخ گفته شد در این صورت زمین فرو خواهد رفت. (ر.ک: باب 21 حدیث 1-24)

همچنین در باب «اخبار امام علی علیه السلام از امام مهدی علیه السلام»، روایتی را از کمیل زیاد نخعی به نقل از علی علیه السلام با 14 سند گوناگون ذکر می‌کند که حضرت فرمودند: «يَا كَمِيلَ بْنَ زِيَادٍ احْفَظْ مَا أَقُولُ لَكَ الْقُلُوبُ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا النَّاسُ ثَلَاثَةٌ فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَّجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ»: ای کمیل آنچه را برای من می‌گویم، حفظ کن این دل‌ها ظرف‌هایی هستند و بهترین آن‌ها حافظ‌ترین آن‌هاست. مردم سه دسته‌اند، عالم ربانی و متعلم بر سبیل نجات و پشه‌های بی‌مقداری که پیرو هر صدایی هستند (باب 26 حدیث 2) در انتها نیز اشاره می‌کند: «لهذا الطريق طرق كثيرة» (صدوق، 1405ق، ص 294)

3.3. ذکر احادیث از طریق عامه

گاهی شیخ صدوق احادیثی را از طریق شیعه ذکر می‌کند و اگر اهل سنت نیز آن را روایت کرده باشند، طرق و مشایخ آن‌ها را نیز ذکر می‌کند. چنان‌که وی از افرادی چون مجاهد² (باب 24، حدیث 36)، مقاتل بن سلیمان³ (باب 22، حدیث 1)، محمد بن السائب الکلبی⁴ (باب 13، حدیث 32) و مبارک بن فضاله⁵ (باب 23، حدیث 1) روایت کرده (همچنین ر.ک: باب 33، حدیث 9؛ باب 12، حدیث 33؛ باب 20، حدیث 42) و در باب معمرین بعد از ذکر روایاتی در مورد کسانی که طول عمر زیادی داشتند، چنین می‌آورد: «هذه الأخبار التي ذكرتها في المعمرين قد رواها مخالفونا أيضا من طريق محمد بن السائب الكلبی و محمد بن اسحاق بن بشار و عوانة بن الحكم و عيسى بن زيد بن آب و الهيثم بن عدي الطائي» (صدوق، 1405ق، ص 575)

4.3. ذکر موارد تقطیع

تقطیع حدیث از موارد مهمی است که به هر انگیزه‌ای صورت گیرد، بر فهم صحیح و کامل حدیث تأثیر می‌گذارد؛ از این رو، موضوع تقطیع حدیث از جهت انتقال معانی واقعی روایات، همواره از دغدغه‌های محدثان بوده است. صدوق در برخی از احادیث به علت طولانی بودن، روایت را تقطیع کرده و تنها موضع حاجت را با عباراتی چون «فی حدیث طویل نقول فی آخره» (ر.ک: باب 39 حدیث 7، باب 38 حدیث 7، باب 7

حدیث 17، باب 22 حدیث 19) یا «هو حدیث طویل منه موضع الحاجة الیه» (باب 22 حدیث 19) و «ذکر الحدیث بطوله الی آخره» (باب 26 حدیث 2) تعبیر می‌کند، زیرا تکرار یک روایت که شامل چند حکم است به تعداد ابواب مختلف جز اتلاف وقت مؤلف و پژوهشگر نتیجه‌ای ندارد. گاهی نیز با آوردن بخش‌های تقطیع شده، این مشکل را برطرف می‌سازد. (باب 26 حدیث 2، 290)

5.3. روایت بیش از یک تن

گاهی اوقات صدوق روایت را از یک نفر مثل پدرش، ابن ولید یا فرد دیگر نقل می‌کند. گاهی نیز از افراد زیادی آن را روایت می‌کند و با عبارت «حدثنا جماعة من اصحابنا» (برای مثال ر.ک: باب 33 حدیث 30) یا «أخبرنا بعض اصحابنا» (برای مثال ر.ک: باب 38 حدیث 4) و «حدثنا غیر واحد من اصحابنا» (برای مثال ر.ک: باب 23 حدیث 3، باب 24 حدیث 32) تعبیر می‌کند.

6.3. اختصار در ذکر سند

شیخ صدوق گاهی اوقات روایات مختلفی را ذکر می‌کند و اگر سلسله سند همان سلسله سند قبلی باشد، برای جلوگیری از تکرار در جهت اختصار با عبارت «بهذا الاسناد» به آن اشاره می‌کند و سند را به روایت قبلی حواله می‌کند. (ر.ک: باب 20 حدیث 2، باب 12 حدیث 1، باب 22 حدیث 13-16 و 18، باب 25 حدیث 6، باب 31 حدیث 6 و 9، باب 32 حدیث 13، باب 33 حدیث 11 و 47، باب 42 حدیث 14، باب 43 حدیث 12، باب 44 حدیث 7 و 8)

4. ذکر طرق تحمل حدیث

در این قسمت، قبل از هر چیز لازم است تا مشخص شود صدوق مجموع احادیث را از چه طرقی فرا گرفته است، سپس به بررسی روش او در تبیین احادیث و بررسی متن و سند روایات پرداخته شود. علمای حدیث برای تحصیل و فرا گرفتن روایت، اقسامی را بیان کرده‌اند (ر.ک: ثانی، 1408ق، ص 217-300) که به انواع آن در کمال‌الدین می‌پردازیم.

1.4. سماع

غالباً طرق تحمل حدیث در کمال‌الدین سماع⁶ می‌باشد که گفته شده بهترین اقسام

تحمل است. (ثانی، 1408ق، ص 234) به گونه‌ای که از الفاظ «حدثنا» 634 مورد (برای مثال ر.ک: باب 21 حدیث 4) و «حدثنی» 3 مورد (باب 8 حدیث 3، باب 45 حدیث 16 و 18) و «أخبرنا» 3 مورد (باب 26 حدیث 2، باب 45 حدیث 33، باب 54 حدیث 1) و «أخبرنی» 2 مورد (باب 50 حدیث 9، باب 58 حدیث 12) و «سمعنا» 1 مورد (باب 43 حدیث 20) استفاده شده است.

2.4. وجاده

وجاده⁷ یکی دیگر از طرق تحمل حدیث در کمال‌الدین است که صدوق با لفظ «وجدت» از آن یاد کرده است؛ برای مثال، در باب روایات امام حسن عسکری علیه السلام درباره قائم علیه السلام بعد از ذکر روایتی آورده است: احمد بن اسحاق گوید: «... گفتم: ای فرزند رسول خدا، امام و جانشین پس از شما کیست؟ حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که بر شانه‌اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می‌درخشید، فرمود: ای احمد بن اسحاق اگر نزد خدای تعالی و حجت‌های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نمی‌نمودم، او هم‌نام و هم‌کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ کسی است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همچنان‌که پر از ظلم و جور شده باشد...» و در انتها صدوق چنین می‌گوید: «لم أسمع بهذا الحديث إلا من علي بن عبدالله الوراق وجدته بخطه مثبتاً فسألته عنه فرواه لي عن سعد بن عبدالله عن احمد بن اسحاق رضي الله عنه كما ذكرته بخط علي بن عبدالله الوراق.» (باب 38 حدیث 1، ص 385)

در روایت دیگر چنین می‌گوید: «ابو الحسين حسن بن وضاء از پدرش و او از جدش روایت می‌کند که گفت: در خانه امام حسن علیه السلام بودیم که سواران خلیفه به همراه جعفر کذاب ما را فرا گرفتند و به چپاول و غارت مشغول شدند و تمام توجه من به قائم علیه السلام بود که آسیبی نبیند، گوید: در این حال و در مقابل چشمم ناگهان او پیش آمد و از در خانه بیرون رفت، در آن هنگام او شش ساله بود و هیچ کس او را ندید تا از دیدگان نماند.» سپس می‌گوید: «و وجدته مثبتاً في بعض الكتب المصنفة في التواريخ و لم أسمعها إلا عن محمد بن الحسين بن عبادة.» (باب 43 حدیث 25، ص 473 و ر.ک: باب 45 حدیث 25، ص 500)

3.4. کتابت

دیگر از روش‌های فراگرفتن صدوق در این اثر کتابت⁸ است. صدوق در این مورد با لفظ «کتب» به آن اشاره دارد، چنان‌که در باب نوادر آمده است: «أَخْبَرَنِي عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ فِيمَا كَتَبَ إِلَيَّ قَالَ حَدَّثَنَا حُمَيْدُ بْنُ زِيَادٍ.» (باب 58 حدیث 12 و ر.ک: باب 45 حدیث 26؛ باب 54، حدیث 1)

از آنچه آمد، می‌توان گفت که صدوق، احادیث موجود را غالباً از طریق سماع که بهترین نوع فراگیری حدیث و آن هم از قسم حدثنا که اعلی مراتب سماع می‌باشد، فراهم کرده است و در موارد محدودی نیز از طریق وجاده و کتابت فرا گرفته است، این مطلب احتمال ورود احادیث ضعیف و نادرست را تقلیل می‌دهد.

5. روش شیخ صدوق در تبیین احادیث

بدون فهم متن راهی به سوی کشف نظر دین وجود ندارد. از این رو، فهم حدیث دغدغه اساسی علما و متخصصان دین بوده و است. اکنون لازم است به نقش این عالم بزرگ در جهت فهم بهتر روایات بپردازیم. در این نوشتار به مهم‌ترین راهکارهای صدوق در این زمینه پرداخته می‌شود.

1.5. استفاده از آیات قرآن

صدوق در شرح و تبیین معنای حدیث به معارف قرآنی تمسک می‌جوید. استفاده‌های گوناگون از آیات قرآن از دیگر مشخصه‌های این کتاب است. برای آشکار شدن این مطلب، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد.

الف. صدوق گاهی در تأیید گفته خود آیاتی را ذکر می‌کند. به نظر وی علت نیاز عالم برای بقا به امام، این است که خدای تعالی هیچ قومی را عذاب نکرد مگر آنکه به پیامبرشان دستور داد که از میان آن‌ها بیرون برود. (ر.ک: صدوق، 1405ق، ص 209) و در تصدیق گفتار خود آن را به آیاتی چون «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» (هود: 40) (: تا چون دستور ما آمد و تنور جوشش کرد، گفتیم از هر زوجی دو جفت و خانواده‌ات را در کشتی حمل کن مگر کسانی از آن‌ها که قول خداوند پیش‌تر درباره آن‌ها جاری شده باشد)، «فَأَسْرِبْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتِكُ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ» (هود: 81)

(: خانواده‌ات را در شب تار بیرون بر و هیچ یک از شما التفات نکند، مگر همسرت که به او نیز آنچه به آن‌ها رسیده است خواهد رسید)، «وَنَجِّنَاهُ وُلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ» (انفال: 33) (: ابراهیم و لوط را در سرزمینی که مبارک ساخته بود، نجات داد) و «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (انبیاء: 72) (: در حالی که تو- پیامبر- در میان ایشان، خداوند آن‌ها را عذاب نکند) مستند می‌کند. (همان‌جا)

ب. گاهی نیز در تأیید گفته دیگران آیاتی را نقل می‌کند؛ برای مثال، در باب نوادر ذیل روایتی چنین آمده است: «عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ الْعِجَلِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مَعْنَى إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ فَقَالَ الْمُنذِرُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَى الْهَادِي وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَزَمَانٍ إِمَامٌ مَنَّا يَهْدِيهِمْ إِلَى مَا جَاءَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ.» (باب 58 حدیث 10)

وی در شرح آن به آیه «لِنُنذِرَ قَوْمًا مَّا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ» (قصص: 46) (: تا انداز کنی قومی را که پیش از تو نذیری برای آن‌ها نیامد) استناد می‌کند و در معنای آن می‌گوید: «یعنی رسولی قبل از تو نیامد تا شریعت و دین آن‌ها را مبدل سازد و هادیان و داعیان از اوصیا را نفی نفرموده است و چگونه چنین باشد در حالی که خداوند از قول آن‌ها چنین حکایت می‌کند: "وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَّا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا" (فاطر: 41) (: و به خداوند سوگند مؤکد خوردند که اگر نذیری برای آن‌ها بیاید از هر یک از امت‌های دیگر بهتر هدایت پذیرند و چون نذیری برای آن‌ها آمد، جز نفرت آنان نیفزود) سپس چنین نتیجه می‌گیرد که باید در میان آن‌ها هدایت‌کننده‌ای باشد تا آن‌ها را به احکام دینشان راهنمایی کند. (ر.ک: صدوق، 1405ق، ص 668)

ج. صدوق گاهی در توضیح لغات نیز از آیات کمک می‌گیرد همچون شرح واژه فترت که می‌گوید: «این روایات دلالت دارد که فترت به معنای اختفاء و سر و امتناع از ظهور و آشکار نکردن دعوت است نه از میان رفتن شخص و ارتفاع عین ذات و وجود. به دلیل قول خداوند «يَسْبَحُونَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ» (انبیاء: 20) (ر.ک: صدوق، 1405ق، ص 665) زیرا به اعتقاد وی، اگر فتور به معنی از بین رفتن ذات چیزی باشد، معنی آیه محال خواهد بود، زیرا ملائکه می‌خوابند و خواب در نهایت فتور است و شخص خوابیده تسبیح نمی‌کند و خواب به منزله مرگ است. (همان‌جا) سپس گفتار خود را مستند به آیات «يَقُولُ اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا» (زمر:

(42) «وَهُوَ الَّذِي يَتَوَقَّأَكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ» (انعام: 60) می‌کند و در دنباله چنین می‌گوید: نائم فاطر به منزله مرده است، و کسی که نمی‌خوابد و چرت و خواب و فتور او را فرا نمی‌گیرد، تنها خداست. (همان‌جا)

2.5. شرح لغت‌های موجود روایت

فهم صحیح متن حدیث مانند فهم دیگر متون، در گرو فهم تک تک مفردات است. فهم و کشف معانی واژگان به کار رفته در احادیث گاه به شیوه اجتهادی است و حدیث پژوه، خود به تناسب کلام به ذکر معنای واژگان می‌پردازد (ر.ک: صدوق، 1405ق، ص 247 و 666) و گاه این امر با استفاده از منابع صورت می‌گیرد. منابع صدوق در این شروح، آیات قرآن، حدیث نبوی و اقوال لغویان و سخنان عرب است. نمونه‌های ذیل از این جمله است:

وی، ذیل حدیث ثقلین به ذکر معنای لغوی آل، اهل، عترت، ذریه و سلاله می‌پردازد. صدوق، آل را با استناد به آیات قرآن به معنی اهل می‌داند و می‌گوید: «خداوند در قصه لوط عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: "قَالُوا يَا لَوُطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِبْ أَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِنَّا أَمْرَاتُكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ" (هود: 81): گفتند: ای لوط، ما فرستادگان پروردگار تویم. آنان هرگز به تو دست نخواهند یافت. پس، پاسی از شب گذشته خانواده‌ات را حرکت ده- و هیچ کس از شما نباید واپس بنگرد- مگر زنت، که آنچه به ایشان رسد به او [نیز] خواهد رسید. و در جای دیگر فرمود: "إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ" (قمر: 34): ما بر [سر] آنان سنگبارانی [انفجاری] فرورستادیم [و] فقط خانواده لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم. پس آل همان اهل است. (صدوق، 1405ق، ص 242) به اعتقاد او، آل تصغیر اهل است که اهیل گویند و چون حرف هاء بر آن ثقیل است، عرب آن را اسقاط کرده و آل گفته است وی آل را هر کسی از خاندان انسان که به او برمی‌گردد، می‌داند و در ادامه می‌آورد: کلمه آل به نحو استعاره در امت نیز استعمال شده است و به هر کس که در دین خود به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رجوع کند، «آل» گویند. (صدوق، 1405ق، ص 241-242) و این قول را به آیه «يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر: 46): و روزی که رستاخیز برپا شود [فریاد می‌رسد که: «فرعونیان را در سخت‌ترین [انواع] عذاب درآورید] مستند می‌کند و می‌گوید: «آل در این آیه به معنی کسانی است که فرعون را

پیروی کردند، به همین دلیل مستحق عذاب شدند نه صرف داشتن نسب.» (همان، ص 242)

وی اهل را به معنی ذریه دانسته و چنین آورده: ذریه شامل فرزندان و فرزندان پدر و اجداد نزدیک است و به فرزندان اجداد دور ذریه گفته نمی‌شود و سخنش را به کلام عرب مستند کرده و می‌گوید: گرچه جد عرب و عجم ابراهیم علیه السلام است لکن عرب، عجم را اهل خود نمی‌داند و به دنبال آن نتیجه می‌گیرد: پس اهل پیامبر صلی الله علیه و آله بنی‌هاشم است و شامل سایر تیره‌ها نیست. (همان‌جا)

در معنای «عترت» از قول ابو عبید⁹ چنین می‌گوید: ابو عبید در کتاب الامثال از ابی عبیده¹⁰ حکایت کرده است که: «عتر و فطر» اصل انسان است پس «عترت» در اصل لغت، عبارت از خاندان مرد است. (همان، ص 243) اما درباره «ذریه» ابو عبیده می‌گوید: اصل آن مهموز است و عرب چنان‌که روش اوست، همزه را ساقط کرده است و معنای آن اعقاب و نسل است. (همان، ص 247)

«سلاله» را به معنی برگزیده و خالص هر چیز و نتایج می‌داند (همان، ص 248) سپس به حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می‌کند که ایشان در حق عبدالرحمن چنین دعا کردند: «اللهم اسق عبدالرحمن من سلیل الجنة» و سلیل، شراب صاف و گواراست و به آن سلیل گویند چون کشیده شده و بیرون آمده تا خالص شده است. (همان، ص 249) به دنبال آن، آیه‌ای از قرآن را می‌آورد که خداوند فرمود: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ» (و به یقین، انسان را از عصاره‌ای از گل آفریدیم) (مؤمنون: 12) و سلاله یعنی چکیده و خالص گل زمین. سپس نتیجه می‌گیرد به حسنین و ائمه علیهم السلام بعد از آن‌ها سلاله پیامبر صلی الله علیه و آله گویند چون آن‌ها برگزیدگان خالص فرزندان رسول صلی الله علیه و آله هستند. (همان، ص 250)

همچنین در باب نوادر، روایتی از مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: «سَأَلْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ قَالَ علیه السلام الْعَصْرُ عَصْرُ خُرُوجِ الْقَائِمِ صلی الله علیه و آله إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ يَعْنِي أَعْدَاءَنَا إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا يَعْنِي بَايَاتِنَا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ يَعْنِي بِمُؤَاسَاةِ الْإِخْوَانِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ يَعْنِي بِالْإِمَامَةِ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ يَعْنِي فِي الْفِتْرَةِ» (باب 58 حدیث 1) سپس در ذیل آن در معنی «فترت» می‌آورد: «فترت» به معنی خودداری از اظهار امر و نهی است و لغت نیز بر آن

دلالت دارد. می‌گویند فتر فلان عن طلب فلان و فتر عن مطالبته و فتر عن حاجته و أصابتی فتره أی ضعف و آن به معنی سستی کردن و باز ایستادن است. (همان، ص 666)

3.5. بیان معنی حدیث

صدوق در جهت فهم بیشتر روایات به بیان معنای بعضی احادیث می‌پردازد؛ برای مثال، در باب منکران امام دوازدهم در ذیل حدیث «عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَرَفَ الْأُمَّةَ وَ لَمْ يَعْرِفِ الْإِمَامَ الَّذِي فِي زَمَانِهِ أَمْ مُؤْمِنٌ هُوَ قَالَ لَا قُلْتُ أَمْ مُسْلِمٌ هُوَ قَالَ نَعَمْ» (باب 39 حدیث 2) آورده است: «اسلام اقرار به شهادتین می‌باشد و آن همان است که خون‌ها و مال‌ها بدان محفوظ می‌ماند و ثواب به خاطر داشتن ایمان است، چنان‌که پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ فَقَدْ خُفِنَ مَالُهُ وَ دَمُهُ إِلَّا بِحَقِّهِمَا وَ حِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». (همان، ص 410)

در ذیل حدیث هشام با عمرو بن عبید در بهره‌مندی از امام غائب با مثالی از قلب نسبت به سایر اعضا بدن به تبیین حدیث می‌پردازد و چنین می‌گوید: «چنان‌که قلب از سایر جوارح غایب است و با چشم دیده و با بینی بوییده و با دهان چشیده و با دست لمس نمی‌شود، در حالی که با وجود غیبتش از این اعضا، مدبر آنهاست و بقای آنها به واسطه صلاح آن است و اگر قلب نبود، تدبیر اعضا تباه می‌گردید و استوار نمی‌شد، پس نیاز به قلب برای باقی ماندن اعضا بر صلاح خودشان است همچنان‌که نیاز به امام برای باقی ماندن عالم بر صلاح خود است. (همان، ص 210) وی قلب را پاره گوشت درون سینه نمی‌داند، بلکه آن را جوهر لطیفی می‌داند که خدای تعالی در آن پاره گوشت قرار داده که با چشم دیده نمی‌شود و لمس نمی‌گردد و چشیدنی نیست و می‌گوید: گرچه قلب مشاهده می‌گردد و تنها می‌توان به واسطه حاصل شدن قوه تمیز و تدبیر در جوارح بدن بدان علم حاصل کرد، و حجّتی که در این پاره گوشت بر اعضا است و تکلیف بر آنها متوجه است تا وقتی است که آن لطیفه موجود باشد و اگر آن لطیفه منعدم گردد، تدبیر اعضا نابود می‌شود و تکلیف از آنها ساقط می‌گردد. (همان‌جا) در ادامه در تبیین حجت و واسطه فیض بودن امام غائب چنین می‌آورد: «همچنان‌که جایز است، خدای تعالی به این لطیفه غائبه از حواس بر اعضا احتجاج کند، جایز است که بر خلائق به حجّت غائب از انظار آنها احتجاج کند، به واسطه

اوست که بلایا را از ایشان بگرداند و روزیشان دهد و باران رحمت بر آنها بباراند، و لا قوة الا بالله.» (همان‌جا)

4.5. استدلال‌های کلامی صدوق

صدوق در برخی موارد بعد از ذکر احادیث، توضیحات و استدلال‌هایی دارد که قابل تأمل است. البته این استدلال‌ها به فراخور مورد و با توجه به مضمون روایت است نه به صورت متکلفانه در همه باب‌ها. از جمله استدلال‌ات ایشان به غیبت امام مهدی علیه السلام آن است که بعد از اخبار وارده در مورد غیبت و طول عمر خضر چنین می‌فرماید: «بیشتر مخالفان ما حدیث خضر را پذیرفته‌اند و معتقدند که او زنده و غایب از دیدگان است و هرگاه او را یاد کنند، حاضر می‌شود و طول عمر او را انکار نمی‌کنند و حدیث او را خلاف عقولشان نمی‌شمرند، اما قائم و طول عمر او را در غیبتش انکار می‌کنند و به اعتقاد آنها خداوند می‌تواند خضر و ابلیس را تا قیامت زنده بدارد، اما نمی‌تواند حجت خدا را در میان بندگانش و در دوران غیبتش تا مدتی طولانی زنده بدارد با وجودی که اخبار صحیحیه درباره او از طریق خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام آمده است.» (همان، ص 392)

یکی از ادله‌های منکران غیبت که صدوق ذکر می‌کند، آن است که از لحاظ عقلی کسی نمی‌تواند اضافه بر عمر اهل زمان داشته باشد. وی در پاسخ چنین می‌گوید: آیا شما تصدیق می‌کنید که دجال و ابلیس در غیبت، عمری بیشتر از اهل زمانه داشته باشند، اما مثل آن را برای قائم آل محمد روا نمی‌شمارید؟ (همان، ص 529) سپس افرادی از امم پیشین را که دارای عمری طولانی بوده‌اند، مثال می‌زند و در پایان چنین نتیجه می‌گیرد: پس چگونه است که امر او را انکار می‌کنید، اما امور مشابه آن را که برخلاف معمول و ظاهر عقل است، انکار نمی‌کنید؟ به موجب کدام عقل از عقول ظاهریه، اصحاب کهف می‌توانند سیصد و نه سال در غار خود بمانند؟ آیا تصدیق آن جز از طریق نقل است؟ پس چرا تصدیق به امر قائم از طریق نقل واقع نگردد؟ (همان، ص 530) سپس متذکر می‌گردد چگونه مخالفان روایات وهب بن منبه و کعب الاحبار را درباره اخبار کذبی که به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می‌دهند، تصدیق می‌کنند اما روایاتی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام درباره قائم و غیبت و ظهورش به طریق صحیح رسیده

است، تصدیق نمی‌کنند؟ (همان، ص 531؛ نیز ر.ک: باب 49 حدیث 2، باب 53 حدیث 1، باب 58 حدیث 2 و 8)

6. بررسی روایات از جهت متن

از آنجا که حدیث مشتمل بر سند و متن است، در دانش فقه الحدیث ملاک‌هایی در احراز صدور یا عدم صدور حدیث از معصوم در نظر گرفته شده است. لازم به ذکر است، صدوق در این کتاب صحت هر آنچه را روایت کرده، ضمانت نکرده است. به خلاف روایاتی که در من لا یحضره الفقیه آورده و در آنجا گفته است: «من در این کتاب بر خلاف مصنفان دیگر که هدفشان جمع و ایراد آنچه روایت شده، نیست، بلکه روایاتی را آورده‌ام که حکم به صحت آن‌ها کرده و مطابق آن‌ها فتوا می‌دهم.» (صدوق، بی‌تا، ج 1، ص 2) از این کلام معلوم می‌شود که در غیر من لا یحضره الفقیه، صدوق قصد ایراد جمیع آنچه را روایت شده است، دارد. حال چه روایت نزد او صحیح باشد یا خیر، چنان‌که در باب اخبار معمرین چنین می‌گوید: «این حدیث و احادیث مشابه آنکه در باب اخبار معمرین و غیر آن‌ها رسیده است، مورد اعتماد من در امر غیبت و وقوع آن نیست، زیرا امر غیبت در نزد من با احادیث صحیحی که از ناحیه پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام وارد شده، به اثبات رسیده است» (صدوق، 1405ق، ص 536-537) و قصد خود را از آوردن این‌گونه اخبار چنین بیان می‌کند: «چون جمیع اهل وفاق و خلاف که به مطالعه این‌گونه اخبار و داستان‌ها رغبت دارند، زمانی که آن اخبار را در این کتاب بخوانند، به خواندن سایر فصول آن نیز مشتاق شوند که مطالعه‌کنندگان کتاب از سه گروه خارج نیستند: منکران، شک‌کنندگان، معترفان.» (همان، ص 537) اینک به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

6.1. تعارض با روایات دیگر

یکی از راه‌های تمییز روایات صحیح از غیر صحیح، عرضه روایات بر حدیث معتمد یا مجموعه‌ای از روایت وارد شده در یک موضوع است. البته این بدین معنا نیست که هر حدیثی می‌تواند در این سنجش میزان قرار گیرد، بلکه در تعارض تنها روایاتی مبنای تشخیص سره از ناسره‌اند که به دلیل تواتر یا تعدد نقل یا وجود قرآینی از قرآن و عقل و دیگر معیارهای ارزیابی حدیث در انتساب آن‌ها به معصوم، اطمینان حاصل شود.

برای مثال، در باب روایات میلاد قائم علیه السلام ذیل حدیث 7 آمده است: «... مادر امام زمان صقیل نام داشت و امام حسن عسکری علیه السلام او را از آنچه بر سر خاندانش می‌آید، آگاه کرد و او از امام درخواست نمود که از خدا بخواهد تا مرگ وی را پیش از آن برساند و در حیات امام حسن عسکری علیه السلام درگذشت...» (باب 42 حدیث 7) در حالی که در باب دیگر چنین آمده است: «... امام حسن عسکری علیه السلام روز جمعه وقت نماز صبح درگذشت... نماز صبح را در بسترش خواند و قده را گرفت تا بنوشد و قده به دندان‌هایش می‌خورد و دستش می‌لرزید و صقیل قده را از دستش گرفت و در همان ساعت درگذشت...» (باب 43 حدیث 25) چنان‌که ملاحظه شد، در روایت اول مرگ صقیل قبل از امام حسن عسکری علیه السلام و در این روایت بعد از امام بوده است. همچنین در روایتی، نرجس خاتون به عنوان کنیز امام هادی علیه السلام معرفی شده است (باب 24 حدیث 2) و در روایتی دیگر بیان می‌شود امام هادی علیه السلام او را خریداری کرد و کنیز امام حسن عسکری علیه السلام بوده است. (باب 41 حدیث 1)

2.6. مخالفت با مسلمات تاریخی

یکی دیگر از معیارهای صحت حدیث، این است که با حقایق تاریخی، اعم از تاریخ اسلام یا تاریخ امم پیشین سازگاری و همخوانی داشته باشد. بعضی روایات در کمال‌الدین یافت می‌شود که با مسلمات تاریخ سازگاری ندارد؛ برای نمونه، در روایتی در باب خبر سلمان فارسی ذیل روایتی از سلمان چنین آمده است: «... روزی دیدم هفت نفر آمدند در حالی که ابری بر سر آنها سایه افکنده بود. با خود گفتم همه اینها پیامبر صلی الله علیه و آله نیستند، اما پیامبری در میان آنها باید باشد. گوید آنها آمدند و داخل باغ شدند و ابر نیز با ایشان می‌آمد. چون آمدند در میان آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و ابوذر و مقداد و عقیل بن ابیطالب و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه بودند...» (باب 9 حدیث 1) در حالی که طبق نقل تواریخ، اسلام عقیل قبل از حدیبیه بود و حمزه نیز در روز احد به شهادت رسید (یعقوبی، بی‌تا، ج 2، ص 47) و اسلام سلمان نیز در قباء و زمانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت کرده بود. (ابن سعد، 1405ق، ج 7، ص 318) پس چگونه می‌توان بین حمزه و عقیل به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در باغی از باغات مدینه، قبل از اسلام سلمان جمع کرد؟

همچنین در باب «ما أخبر علی من وقوع الغیبة» ذیل روایتی آمده است که علی علیه السلام به یهودی فرمود: «... من وصی محمد صلی الله علیه و آله هستم و پس از او سی سال زندگی خواهم کرد نه یک روز کم و نه یک روز افزون...» (باب 26 حدیث 5) در حالی که بنا به نقل تاریخ و اجماع امت رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در اواخر صفر یا اوائل ربیع الاول سال ده هجری (یعقوبی، بی تا، ج 2، ص 113) و شهادت علی (ع) در بیست و یک یا بیست و سه رمضان سال چهل هجری است (همان، ج 2، ص 212) یعنی بیش از سی سال. (همچنین ر.ک: باب 22 حدیث 1، باب 22 حدیث 20، باب 38 حدیث 1)

3.6. وجود روایات منافی با شأن معصوم علیه السلام

گاهی در کمال الدین روایتی مشاهده می شود که با شأن معصوم علیه السلام سازگار نیست؛ برای مثال، در روایتی در باب اتصال وصیت از آدم در حدیثی طولانی به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله چنین آمده است: «... خداوند برای نبوت و رسالت خود شخصی را برگزید که از شجره طیبه و جرثومه شمره بود کسی را که در علم سابق و قول نافذش پیش از آفرینش برگزیده بود و او را نهایت برگزیدگان و غایت منتخبان و معدن خاصان خود قرار داده، یعنی محمد که او را به نبوت مختص گردانید و به رسالت برگزید...» (باب 22 حدیث 20) مرحوم غفاری آورده است صدور این جملات از پیامبر صلی الله علیه و آله در شأن خودش بسیار بعید به نظر می رسد. (همان، ص 228)

در روایتی دیگر به نقل از حکیمه خاتون در باب میلاد قائم علیه السلام آمده است: «... مرا کنیزی بود که به وی نرجس گفته می شد. برادرزاده ام برای دیدن من آمد. به دقت در وی می نگریست. به وی گفتم: ای آقای من شاید به او مایل شده ای؟ آیا او را برای شما بفرستم؟ فرمود: نه عمه جان ولی من از او در شگفتم... (باب 42 حدیث 2) سؤالی که مطرح است اینکه: چگونه امام علیه السلام مجاز بودند به چهره زنی که برایشان روا نبوده چشم بدوزند؟ از طرفی شگفتی ایشان از چه چیز بوده است؟ لذا به نظر می رسد بعضی متون روایات قابل اعتنا نباشد.¹¹

7. تقسیم احادیث از جهت راویان سند

احادیث کتاب کمال الدین نیز مانند سایر کتب حدیثی در یک سطح قرار ندارند، بلکه گاهی مواردی در سلسله سند به چشم می خورد که آن را از سطح حدیث

صحیح و حسن خارج می‌سازد. اینک به بررسی هر یک می‌پردازیم.

1-7. مسند

غالب احادیث کمال‌الدین به شکل مسند¹² آمده است، چنان‌که صدوق اذعان دارد اخبار مربوط به غیبت حدود دویست سال قبل از غیبت، اخبار گردیده و پیروان ائمه علیهم‌السلام از این موضوع غفلت نکرده و در بسیاری از کتب و روایات و مصنفات خود، آن‌ها را ذکر کرده‌اند و اینها همان کتبی است که به اصول معروف است و من اخبار مسندی را که درباره غیبت است، از آن اصول استخراج کرده و در این کتاب آورده‌ام. (همان، ص 39) با این حال، حدود 100 حدیث در این کتاب متصل به معصوم نیست که نوعاً در باب کسانی است که قائم را مشاهده کرده‌اند، و یا در ذکر توقیعات و معمرین است (برای نمونه ر.ک: باب 43 حدیث 3، باب 44 حدیث 3، باب 45 حدیث 5) و همان‌طور که خود اشاره داشته است، احادیث مربوط به غیبت همه مسند هستند.

1-1-7. مشایخ صدوق در سلسله سند

صدوق در این کتاب از 58 استاد و شیخ خود روایت کرده است که از این میان، وی از افراد زیر بیشترین روایات را نقل کرده است.

علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (پدر صدوق)، محمد بن حسن بن احمد ابن ولید، محمد بن الحسن، محمد بن علی ماجیلویه، محمد بن موسی بن متوکل، ابوالعباس محمد بن ابراهیم بن اسحاق (مؤدب) طالقانی، احمد بن الحسن القطان، احمد ابن ادريس، علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق، احمد بن محمد بن الحسين البزاز، احمد بن محمد بن یحیی العطار، احمد بن زیاد بن جعفر همدانی، مظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی.

2-1-7. تعداد روایات صدوق از معصومان به ترتیب کثرت

شیخ صدوق از معصومان زیر به ترتیب کثرت، روایاتی را نقل کرده است:

1. امام صادق علیه‌السلام 216 روایت

2. امام باقر علیه‌السلام 51 روایت

3. امام علی علیه‌السلام 44 روایت

4. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 34 روایت

5. امام رضا علیه السلام 22 روایت
6. امام سجاده علیه السلام 17 روایت
7. امام کاظم علیه السلام 14 روایت
8. امام هادی علیه السلام 11 روایت
9. امام حسن عسکری علیه السلام 9 روایت
10. حضرت زهراء علیها السلام 8 روایت
11. امام حسین علیه السلام 5 روایت
12. امام جواد علیه السلام 4 روایت
13. امام حسن علیه السلام 2 روایت

2.7. مرسل

حدیثی است که شخص که خود حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام نشنیده، بدون وساطت صحابی از معصوم نقل کند. (ثانی، 1408ق، ص 136) نیز بر حدیثی که بیش از یک نفر از سلسله سند حذف گردیده، اطلاق شده است (همان، ص 137) البته معروف نزد علمای شیعه آن است که مرسل به حدیثی گویند که تمام راویان زنجیره سند یا برخی از آن‌ها حذف شده باشد و یا به الفاظ مبهم و مجملی چون عن بعض، عن رجل... آورده شده باشد. (همان، ص 136) بنابراین، مرسل شامل مقطوع و مرفوع نیز می‌گردد. بعضی از روایات مرسل کتاب به اشکال ذیل است که به آن اشاره می‌شود.

1.2.7. مقطوع¹³

در کمال‌الدین به روایاتی برمی‌خوریم که از تابعی نقل شده است. چون اصبع بن نباته، کمیل بن زیاد نخعی و سلیم بن قیس الهلالی که از تابعین بوده و نوعاً از علی علیه السلام نقل روایت می‌کنند. (طوسی، 1415ق، ص 57، 66 و 80؛ نیز رک: باب 24 حدیث 5 و 25، باب 58 حدیث 14) جز این به احادیثی نیز برمی‌خوریم که در زنجیره سند آن، روات مجهولی چون الهیثم (باب 14 حدیث 33) ابراهیم بن یحیی المدینی (باب 26 حدیث 5) قابوسی، نصر بن مسندی، خلیل بن عمرو (باب 32 حدیث 4) محمد بن عبدالله الطهوی (باب 42 حدیث 2) قاسم بن مسلم و عبدالعزیز بن مسلم (باب 58 حدیث 32) می‌باشند که از وثاقت و مذهب آن‌ها در کتب رجالی سخنی به میان نیامده

است. گاهی نیز در زنجیره سند روایات، عبارات مبهم و مجهولی چون «عمن حدثه» (باب 22 حدیث 20 و ر.ک: باب 38 حدیث 4) آورده شده است که این امر سبب می‌شود راویان سند مشخص نشوند و حدیث جزء احادیث مرسل به حساب آید.

لازم به ذکر است در کمال‌الدین احادیثی به چشم می‌خورد که ابن عباس مستقیماً آن را از پیامبر ﷺ نقل کرده است. (ر.ک: باب 24 حدیث 29 و 28 و 36، باب 11 حدیث 2، باب 13 حدیث 32، باب 48 حدیث 1) و روایات ابن عباس از پیامبر ﷺ در زمره احادیث مرسل¹⁴ است، زیرا زمانی که پیامبر ﷺ از دنیا می‌رود، ابن عباس هشت سال بیشتر ندارد و هر چه از پیامبر ﷺ روایت کرده، از طریق علی علیه السلام و سایر صحابه است. (شهید ثانی، 1408ق، ص 136)

2.2.7. مرفوع

چهار مورد حدیث مرفوع¹⁵ در کمال‌الدین مشاهده می‌شود و صدوق نیز به رفع آن با عبارات «رفعه» (باب 11 حدیث 25) یا «یرفعه» (باب 14 حدیث 35) یا «رفعه باسناده» (باب 18 حدیث 1) اشاره می‌کند؛ برای نمونه، در زنجیره سند حدیث 18 باب 21 چنین آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْخَافِضُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْجَعْدِ أَبُو بَكْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُثَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى عَنْ مُوسَى بْنِ عُبَيْدَةَ عَنْ إِيَّاسِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ أَبِيهِ يَرْفَعُهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ النَّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي». (باب 21 حدیث 18)

3.7. موقوف¹⁶

در کمال‌الدین به احادیثی برمی‌خوریم که از مصاحبان پیامبر ﷺ و دیگر ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده است، مانند سلمان فارسی (باب 24 حدیث 9)، عبدالله بن عمر (باب 47 حدیث 2)، اسید بن صفوان (باب 38 حدیث 3) که همگی از صحابی پیامبر ﷺ هستند. (طوسی، 1415ق، ص 40 و 42، ابن الاثیر، 1409ق، ج 1، ص 90) کمیل بن زیاد نخعی (باب 26 حدیث 2)، اصبع بن نباته (باب 24 حدیث 5)، سلیم بن قیس هلالی (باب 24 حدیث 25) که از صحابی علی علیه السلام می‌باشند (طوسی، 1415ق، ص 57، 66 و 80) و حکیمه خاتون دختر امام جواد علیه السلام (ابن شهر آشوب، ج 4، ص 380؛ باب 42 حدیث 1)، نسیم خادمه امام حسن عسکری علیه السلام (حر عاملی، بی‌تا، ج 12،

ص 89؛ باب 42 حدیث 5) و محمد بن صالح عبد امام رضا علیه السلام (طوسی، 1415ق، ص 364؛ صدوق، 1405ق، باب 43 حدیث 15) از دیگر مصاحبان معصوم می باشند.

4.7. مهمل¹⁷

گاهی در اسناد کتاب افرادی ذکر شده اند که یا نام آن‌ها در کتب رجالی نیامده یا بیانی از روش، عقیده و مرام آن‌ها نشده است. چنان‌که در باب اخبار امام باقر علیه السلام درباره امام مهدی علیه السلام به حدیثی برمی‌خوریم که در زنجیره سند آن چنین آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ النَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفُ بِالْكَرْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِينِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبَدَيْلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِي عَنْ سَدِيرِ الصَّيْرَفِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبٍ عَلَيَّ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام فِي الْحَالِي فِي ذِكْرِ أَحْمَدَ بْنِ الطَّاهِرِ، عَلِيَّ بْنِ حَارِثٍ، أَحْمَدَ عَلِيَّ بَدَيْلِيِّ وَ پَدْرَش در کتب رجالی نشده است. (ر.ک: باب 33 حدیث 50) همچنین در باب اخبار خداوند راجع به قائم علیه السلام در سند حدیث اول، شخصی به نام محمد بن آدم ذکر گردیده که از وی نیز در کتب رجالی یادی نشده است. (باب 23 حدیث 1؛ نیز ر.ک: باب 42 حدیث 1، باب 43 حدیث 21)

5.7. مصحف¹⁸

گاهی در سلسله سند بعضی روایات به افرادی برمی‌خوریم که در نسخ دیگر به مشابه خود تغییر کرده است، چنان‌که در باب 20 ذیل حدیث 42 در زنجیره حدیث آمده است: «... حدثنی محمد بن جعفر بن الزبیر...» در حالی که مرحوم غفاری آورده است در بعضی نسخ دیگر «الزبیر» به «الاثیر» تغییر یافته است. یا در زنجیره حدیثی دیگر آمده است: «... حدثنا الحسن بن علی عن عبدالرزاق...» که در نسخ دیگر تصحیف شده و چنین آمده: «الحسین بن علی بن عبدالرزاق». (صدوق، 1405ق، مقدمه، ص 27 و ر.ک: ص 36)

نتیجه‌گیری

1. کمال‌الدین و تمام النعمه، نوشته شیخ صدوق از علمای قرن چهارم (ه.ق) در

زمینه غیبت امام مهدی علیه السلام است. وی احادیث رسیده از معصومین علیهم السلام در این باره را جمع‌آوری کرده و هر روایت را در باب مخصوص خود جای داده است.

2. از مزایای این کتاب می‌توان ذکر کامل سلسله سند و آوردن اسناد مختلف ذیل یک روایت، ذکر احادیث غیر از طریق شیعه، نقل روایات از افراد متعدد و ذکر موارد تقطیع را نام برد.

3. روش فرا گرفتن حدیث نزد صدوق، غالباً سماع است که بهترین نوع تحمل حدیث است. در بررسی انجام شده از جهت راویان و متن احادیث به این نتیجه رسیدیم که احادیث کتاب، نوعاً مسند بوده و زنجیره سند تا معصوم متصل است، اما گاهی به ندرت احادیث مرسل و مهمل و مصحف نیز در کتاب مشاهده می‌شود. از جهت متن نیز گاهی شاهد بعضی روایات معارض با روایات دیگر و مسلمات تاریخ هستیم که در سطح بسیار محدود در کتاب به چشم می‌خورد.

پی‌نوشت‌ها:

1. تواتر معنوی آن است که مورد تواتر قدر مشترک چند خبر باشد. (ثانی، 1408ق، ص 60) به عبارت دیگر، مضمون چند حدیث یکی، ولی قالب الفاظ آن‌ها متفاوت باشد و تواتر اجمالی آن است که علم اجمالی به صحت یکی از چند حدیثی که در یک موضوع وارد شده است، بکند. (مامقانی، 1411ق، ج 1، ص 165)

2. مجاهد بن جبر مکی، قاری، مفسر و فقیه (ذهبی، بی‌تا، ج 3، ص 439) در مورد مذهب وی اختلاف است، اما از اینکه در کشف الظنون که موضوع آن، معرفی کتب و مؤلفان اهل سنت است (حاجی خلیفه، بی‌تا، ج 1، ص 458) آمده و در اکثر کتب رجال شیعه، نامی از آن برده نشده است، چه بسا به دست آید وی در نظر اکثر رجال‌شناسان، سنی بوده است.

3. مقاتل بن سلیمان بلخی، مفسر که از مجاهد و ضحاک روایت کرده است (ذهبی، بی‌تا، ج 4، ص 173) از اینکه نام وی در فهرست طوسی که معرفی کتب و مؤلفات شیعه است، نیامده چه بسا به نظر آید سنی بوده است.

4. ابوالنضر، کوفی، مفسر و اخباری. (همان، ج 3، ص 556)

5. از علمای حدیث بصره است. ذهبی به نقل از ابو داود می‌گوید او شدید التدلّیس است. (همان،

ج 3، ص 431)

6. سماع شنیدن حدیث از شیخ حدیث است. (ثانی، 1408ق، ص 234) در این قسم جایز است سماع بگوید: حدثنا أو أخبرنا أو سمعت أو أنبأنا. (مامقانی، 1411ق، ج 3، ص 74) شهید ثانی مراتب این اقوال را ابتدا حدثنا سپس أخبرنا و بعد از آن سمعت و أنبأنا می‌داند بدان سبب که أخبرنا در اجازه و مکاتبه نیز استعمال می‌شود بر خلاف حدثنا و در سمعت دلالت بر اینکه شیخ، راوی را در آن مخاطب کرده، نیست بر خلاف حدثنا و أخبرنا و چون أنبأنا یا نبأنا غالب استعمال آن در اجازه است، لذا پایین‌ترین مراتب سماع را دارد. (ثانی، 1408ق، ص 235) در این زمینه، علمای امامیه معتقدند: هر جا که راوی شیخ را ملاقات کرده باشد و حدیث یا کتاب را با اجازه روایت از او گرفته باشند، گویند «حدثنی» و هر جا که فقط در درس رسمی از وی شنیده باشند، گویند «حدثنا» و هر جا که شیخ را ملاقات نکرده و شیخ کتاب خود را برای راوی با اجازه روایت کتبا فرستاده باشد، گویند: «أخبرنی» و هر جا که برای جماعتی فرستاده باشد که بر آن‌ها قرائت شود و خود بر آن‌ها نخوانده باشد، گویند: «أخبرنا». (صبحی صالح، 1383، ص 69)
7. زمانی که طالب حدیث، کتاب یا حدیثی به خط شیخ یا یکی از مشایخ حدیث بیابد و یقین کند که به خط اوست یا اینکه کتاب معروفی با تصحیح و مقابله شیخ بیابد و جاده گویند. (ثانی، 1408ق، ص 299)
8. شیخ برای شخص حاضر یا غائب ابتدائاً یا به خواهش او احادیثی نوشته، آنگاه به وی اجازه روایت آن را می‌دهد. (همان، ص 287)
9. قاسم بن سلام متوفی 223 ق از مشاهیر لغت و ادب. (حاجی خلیفه، بی تا، ج 2، ص 1385)
10. معمر بن المثنی متوفی 209 ق از نحوین و لغویون است. (ابن حجر، 1410ق، ج 12، ص 386)
11. شایان ذکر است جز موارد یاد شده موارد دیگری یافت نشد.
12. مسند حدیثی است که سلسله سند آن در جمیع مراتب تا معصوم مذکور و متصل باشد. (ثانی، 1408ق، ص 97)
13. حدیثی است که از تابعی و کسانی که در حکم آنان هستند، مانند مصاحب امام، نقل شود و شامل اقوال آنان باشد. (همان، ص 135) نزد علمای امامیه روایتی است که بعضی از روایان آن مجهول باشند و یا متصل به معصوم نباشند. (مامقانی، 1411ق، ج 1، ص 330)
14. ممکن است صحابی از پیامبر ﷺ حدیث نقل کند و در عین حال حدیث او مرسل باشد، بدین معنا که احادیث را از پیامبر ﷺ ولی از طریق صحابی دیگری نقل کند. (ثانی، 1408ق، ص 136)
15. حدیثی است که از وسط سلسله یا آخر آن، یک یا چند نفر از روات افتاده باشد، لکن راوی تصریح به رفع نماید. (مامقانی، 1411ق، ج 1، ص 207)

16. اگر به شکل مطلق گفته شود به حدیثی اطلاق می‌شود که از شخص مصاحب معصوم نقل شده باشد چه سلسله سند به صحابی متصل باشد چه منفصل، خواه قول باشد یا فعل یا غیر اینها. (ثانی، 1408ق، ص 131)
17. مهمل، حدیثی است که نام بعضی از راویان سند آن، در کتب رجالی نیامده یا بیانی از روش، عقیده و مرام آن‌ها نشده باشد. (مامقانی، 1411ق، ج 1، ص 397)
18. حدیثی است که بعضی از سند یا متن به مشابه خود تغییر یافته باشد. (ثانی، 1408ق، ص 110)

منابع

1. ابن الاثیر، محمد بن محمد؛ *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*؛ بیروت: دارالفکر، 1409ق.
2. ابن حجر، شهاب‌الدین؛ *فتح الباری فی شرح صحیح البخاری*؛ بیروت: دارالمعرفه، 1410ق.
3. ابن سعد، محمد؛ *الطبقات الکبری*؛ بیروت: دار بیروت للطباعة و النشر، 1405ق.
4. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی؛ *مناقب آل ابی طالب*؛ بیروت: دار الأضواء، 1405ق.
5. ثانی، زین‌الدین؛ *الرعاية فی علم الدرایه*؛ قم: مکتبه آیت الله نجفی مرعشی، 1408ق.
6. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله؛ *کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون*؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
7. حر عاملی، محمد بن حسن؛ *وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه*؛ قم: مؤسسه آل‌البتیت لاحیاء التراث، بی تا.
8. ذهبی، ابی عبدالله محمد بن احمد بن عثمان؛ *میزان الاعتدال فی نقد الرجال*؛ تحقیق علی بحاوی و عیسی حلبی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا.
9. سیوطی، جلال‌الدین؛ *الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور*؛ بیروت: دارالفکر، 1404ق.
10. صبحی صالح؛ *علوم حدیث و اصطلاحات آن*؛ ترجمه عادل نادر علی، بی جا: اسوه، 1383ش.
11. صدوق، محمد بن علی؛ *کمال‌الدین و تمام النعمه*؛ مصحح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1405ق.
12. _____؛ _____؛ ترجمه منصور پهلوان، بی جا: دارالحدیث، 1382ش.
13. _____؛ *من لا یحضره الفقیه*؛ مصحح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه، بی تا.
14. طبرسی، فضل بن حسن؛ *مجمع البیان*؛ بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، 1415ق.

32 □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال پنجم، شماره نهم، بهار و تابستان 1392

15. طبری، محمد بن جریر؛ المسترشد فی امامة علی بن ابیطالب؛ قم، مؤسسه الثقافه الاسلامیه، 1415ق.
16. طوسی، محمد بن الحسن؛ الرجال؛ قم: مؤسسه النشر الاسلامی، 1415ق.
17. _____؛ الفهرست؛ بی جا: مؤسسه النشر الفقاهه، 1417ق.
18. مامقانی، عبدالله؛ مقباس الهدایه؛ قم: آل البيت (ع)، 1411ق.
19. مجلسی، محمدباقر؛ بحار الانوار؛ بیروت: مؤسسه الوفاء، 1403ق.
20. مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد؛ بی جا: دار المفید، 1414ق.
21. نجاشی، احمد بن علی؛ رجال نجاشی؛ تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، بی تا.
22. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب؛ تاریخ یعقوبی؛ قم: مؤسسه نشر و فرهنگ اهل بیت، بی تا.

Archive of SID

منهج شيخ الصدوق في كمال الدين و تمام النعمة

عاطفه زرسازان*

الملخص:

إن الصدوق من محدثي الشيعة و علمائهم الناجحين، و له أعمال كثيرة في مجالات علوم الدين و لكتابه «كمال الدين و تمام النعمة» شأن عظيم بين كتبه؛ لأنه قد قدم فيه كثيراً من التصوص والأحاديث التي ترتبط بالغيبة و مدة حياة الإمام المهدي (عج)، و أغلبها ذات سند مع ترتيب خاصّ مصاحبة بالبراهين المبرمة، و هذا الكتاب يعتبر من منظور رسالة التشيع في موضوع الغيبة و مدة عمر الامام (عج). و من ثمّ سعينا في البحث هذا لتقدّم الصدوق و منهجه في هذا العمل، و من جرّاء ذلك قد بيّنا أنماط احتمال الحديث و طريقه في تبين الأحاديث بعد ذكر ميزاته التحريرية، و انتهينا من

* الأستاذة المساعدة بجامعة المذاهب الاسلامية

دراسة الروایات من حیث النصّ والسند. والصدوق (ره) تعلّم الأحادیث فی الأكثر عن طریق السّماع و وظّف فی تألیف کتابه طرقاً خاصّة، نحو الترتیب الجمیل فی الروایات فی باب متناسب، و ذکر سلسله السند الكامل، والروایة عن أفراد متعدّدين و ذکر مواضع التقطیع. و قد استفاد الشیخ أحياناً من آیات القرآن الکریم لفهم الروایات الأفضّل، أو قام بشرح معنی الحدیث أو الألفاظ الموجودة فیهِ والبراهین الكلامیة. الكلمات المفتاحیة: الصدوق، کمال الدین و تمام النعمة، الروایة، معرفة المنهج.

Archive of SID